

کنفرانس برلین:

هرکسی بر طینت خود تنید

در باره کنفرانس برلین که از ۷ تا ۹ آوریل برپا بود، بحث های جدی و نیز هیاهوی بسیار درگرفت و اکنون، بدون اشارهء تفصیلی در بارهء گفته ها و واکنش ها و نتایج آن در خارج و داخل کشور، بدان نگاهی کوتاه می اندازیم.

۱- کنفرانس برلین به ابتکار رژیم جمهوری اسلامی و دولت آلمان از یکی دو سال پیش تدارک شده بود و کارگردانی آن به عهدهء سبزه های آلمان و خانهء فرهنگی هاینریش بل و البته سفارت ایران گذارده شده بود و چند تن از ایرانیان مقیم آلمان هم که در این چارچوب فعالیت می کنند اجرای آن را بر عهده داشتند مانند احمد طاهری و بهمن نیرومند.

از ایران کسانی دعوت شده بودند که یا مستقیماً در قدرت سهیم اند (مانند جمیلهء کدیور، اکبر گنجی، جلایی پور و ...) و یا به اجبار شرایط کنونی داخل کشور همنوایی با خط اصلاحات خاتمی را گامی احتمالی در تغییرات صوری و تدریجی فضای سیاسی و فرهنگی جامعه می دانند (مانند شهلا لاهیجی، مهرانگیز کار، کاظم کردوانی، حسن یوسفی اشکوری و ...). چارچوبی که این دستهء اخیر برای بحث در اختیار داشت دوگانه، پرتناقض و طبعاً شکننده بود و نگاه و موضع گیری آنان (علیرغم تبحری که مانند اغلب ایرانیان در مبهم گویی و به رمز و اشاره سخن گفتن از خود نشان دادند) با دیوار سانسور داخل کشور و نیز خواست اعتراض و مبارزهء آشکار و نهایی با رژیم و کلیت آن تصادم داشت. دستهء اخیر گمان برده بود که با شرکت در این کنفرانس می تواند به خواست های محدود و لزوماً قانونی داخل کشور بُعدی دیگر ببخشد و فراموش کرده بود که حتی اگر تلاش آنان در داخل کشور قابل توجیه باشد استفاده از این تریبون، خود، مستلزم پرداخت تاوانی گزاف یعنی در مظان اتهام قرار گرفتن به نفع کلیت رژیم جمهوری اسلامی ست. چنین اتهامی بر یک سیستم رایج متکی ست و این مرا به یاد موضعی می اندازد که اومبرتو اکو (نویسندهء ایتالیایی) همراه با عده ای از روشنفکران اروپایی در بارهء شرکت در کنفرانس های ظاهراً فرهنگی و «بی طرف» گرفته اند. وی می گوید: کسانی به سراغتان می آیند و تأکید می کنند که «شما

کاملاً آزاد هستید و می‌توانید هرچه دلتان می‌خواهد بگویید». اما اگر در بحث آن‌ها شرکت کنید همیشه این جوّ اسارت و دام وجود دارد: «تو اینجا هستی؛ پس با ما هستی». حال آنکه این هیچ ربطی به بحث و گفتگو ندارد (گفتگو با اومبرتو اکو، آرش شماره ۲۵). باری این دسته‌های اخیر، با درجات متفاوتی از تمایل یا عدم تمایل، بازیگر یا سیاهی لشکر سیاستی شده بودند که طبق مصالح دولت‌های آلمان و ایران طرح ریزی شده بود.

۲- حاضران و شنوندگان، البته از طیفی با گوناگونی بیشتر تشکیل می‌شدند از گروه‌ها یا افرادی که دنبالچه‌های جریان به اصطلاح اصلاح طلب داخل کشور هستند و برخی از آنان حتی از پاپ هم کاتولیک‌تر اند و نسبت به روند اصلاحات خاتمی با تعصبی نامعقول برخورد می‌کنند. اینان انتقادات نرم برخی از افراد همین طیف را که از روند‌کنندگان اصلاحات گله می‌کنند و خاتمی را به اصطلاح به ایفای وعده‌هایش فرا می‌خوانند به چپ روی متهم می‌کنند و علیرغم آنکه هنوز خود را «چپ» تعریف می‌کنند به مریدان چشم و گوش بسته‌های اکبر گنجی تبدیل شده‌اند. جمعی از حاضران از این طیف بودند که می‌توان آن‌ها را از خط توده‌ای و اکثریتی و مشابه آنان شمرد. خشمی که اینان علیه معترضان و مخالفان رژیم از خود بروز می‌دادند نشان می‌داد که آن‌ها از جست و جوی جناح مترقی در درون رژیم نه تنها خسته نشده‌اند بلکه حاضر اند مانند همان بیست سال پیش لباس پاسداری بپوشند و برای لو دادن مخالفان رژیم اعلامیه صادر کنند. خشم حیوانی (و بهتر است بگوییم خشم طبقاتی) آنان زمانی آشکار شد که یکی از حضار پیشنهاد کرد به یاد هزاران نفر اعدامی رژیم یک دقیقه سکوت اعلام شود و نیز زمانی که آنان برای خاموش کردن صدای مخالفان و معترضان با پلیس همکاری می‌کردند.

دسته‌های دیگر هم بودند که به قول خودشان آمده بودند حرف‌ها را بشنوند. تو گویی حرف‌های ناگفته‌ای قرار بود به میان آید. آن‌ها این شرط بسیار مهم گفتگو و بحث را نادیده می‌گرفتند که طرفین بحث باید از جایگاه برابری برخوردار باشند. توجیه همه‌سازشکاران و تسلیم طلبان همیشه همین است که دیالوگ داشته باشیم. غافل از اینکه بین قصاب و گوسفند هیچ دیالوگی جز به وسیله‌کارد وجود ندارد و قصاب اگر پیش از ذبح گوسفند آب در حلق آن می‌ریزد چیزی جز تشریفات ذبح نیست. بگذریم که شرط همین دیالوگ بسیار نابرابر بین قربانیان

رژیم از يك سو و رژیم از سوی دیگر، فراموش کردن هزاران بلکه میلیون ها کشته و زندانی و مجروح و آوارهء سال های نخستین استقرار رژیم جمهوری اسلامی یعنی تا سال ۱۳۷۰ است. سال هایی که به گفتهء جلالی پور اپوزیسیون هم دموکرات نبود و اینکه چون انقلاب شده بوده باید با خونریزی کارها را فیصله می دادند. جالب اینکه همین استدلال را آقای نبوی طنزپرداز نیز در کانادا داشته است. اکبر گنجی در سخنرانی خود آنقدر از دموکراسی سخن گفت و به همگان درس دموکراسی داد که داد بعضی از سخنرانان (چنگیز پهلوان) را درآورد. جلالی پور که در ۲۵ سالگی به مدت سه سال در مهاباد فرماندار بوده به توجیه اعدام های دستجمعی در کردستان پرداخت زیرا «پاسداران نیز در آن زمان شهید شده بودند» و این بار بهمن نیرومند بود که ایراد می گرفت که چرا پاسداران را شهید و کردها را اعدامی می نامد.

مخالفان برگزاری کنفرانس یا کسانی که می خواستند از این فرصت استفاده کرده به افشای جنایات رژیم بپردازند و نگذارند که در هیاهوی اصلاحات، ماهیت ارتجاعی و سرکوبگر و سرمایه دارانهء رژیم که اکثریت قاطع جامعه را در فلاکتی عظیم فرو برده است از دید جهانیان مخفی بماند، درون سالن و در جلوی مقر کنفرانس اجتماع کرده بودند. طبعاً به دلایل گوناگون برنامهء حساب شده ای برای این آکسیون اعتراضی وجود نداشت. اختلاف نظر و سلیقه و برخی منافع گروهی هم مانع از آن بود که همگان مؤثرترین واکنش ها را در افشای رژیم (که بحث و استدلال هم یکی از آن ها است) پیش گیرند، امری بسیار مهم که غالباً به دلیل واقعیات عینی و ذهنی کنونی ما میسر نیست. بگذریم که برای مخالفان به هیچ رو شرایط مساعد وجود نداشت. همه چیز از سوی دو رژیم ایران و آلمان طوری سازمان داده شده بود که صدای مخالفان اصولی، صدای کسانی که خواستار براندازی رژیم هستند نتواند بلند شود. اینجاست که پای جسارت و درد و رنج مخالفانی به میان می آید که نه تنها نمی خواهند و نمی توانند رژیم را ببخشند بلکه خواستار براندازی آن و محاکمهء دست اندرکاران و آمران و عاملان جنایات بی شمارش می باشند.

به گمان من، وقتی توافق بر سر مؤثرترین راه و روش اعتراضی میسر نباشد هیچ کس نمی تواند واکنش دیگران را مانع شود، یا آن را بر اساس سلیقهء خود مورد قضاوت قرار دهد. واکنش افراد را در برابر درد و مصیبت و فاجعه نمی توان

برنامه ریزی کرد. یکی گریه می کند، یکی فریاد می زند، دیگری آه می کشد و گوشه می گیرد، سر به جنون می زند، لخت می شود، تف می کند، سنگ پرتاب می کند، اسلحه بر می گیرد، فحش و ناسزا می دهد (بگذریم که «ناسزا» به رژیم سزا ست، و «دشنام» به رژیم نامیدن او به نام واقعی اش می باشد). توجه کنیم که اگر فریادها از بیرون و درون سالن نبود، اجازه همین چند سؤال و گفتگوی اندک هم نمی دادند. چطور می شود در برابر رژیمی شکنجه گر که لحنش را تا حدی عوض کرده و خواستار سکوت و رضایت به ماجراهای بیست سال گذشته است و تازہ قول می دهد که دموکراسی و دیالوگ را از این به بعد به عنوان قاعده بازی (آن هم نه برای همه!) به رسمیت بشناسد، با زبان ملایم سخن گفت. به کسی که از داغ دیدگان، شکنجه شدگان و آوارگان می خواهد در برابر دشمن «مؤدب» حرف بزنند و هی آنان را به گفتگوی متمدنانه فرا می خواند باید گفت: فقط يك لحظه خود را واقعاً جای آن قربانیان بگذارد و آنگاه از رعایت ادب و احترام به جلا د سخن بگوید. مسلم است که وقتی مجبور هستی فریاد بکشی چهره ات زشت می شود، اما این زشتی ظاهری، قامت افراشته و سر بلند اعتراض و مقاومت را نشان می دهد.

در پایان به بازتاب کنفرانس در داخل کشور اشاره می کنیم که علیرغم همه برنامه ریزی هایی که هر دو جناح رژیم برای بهره برداری از آن کرده بودند جز به افشای کل رژیم نینجامید. حضور آگاهانه مردم هر تك و پاتك رژیم را به ضد خودش بدل کرد. مردم از ریز قضایا آگاه اند. ویدئوی چند ساعته کنفرانس در ایران به فروش می رسد. اگر محکومان در صحنه بمانند حاکمان در برابرشان عقب تر خواهند نشست.

۷ ژوئن ۲۰۰۰

(منتشر شده در سپیدار ۹ ژوئن).